



محمدرضا میرشاهولد

بدون شرح

«مارپیچ سکوت» را بشکن!



بهروز فرهادیان روزنامه‌نگار

**ششم:** «بازخوانی انتقادی تاریخ» آیا با رویکردی انجام می‌شود که در نهایت، می‌خواهد روحیه ذلت همه جوهر پای کار بود! می‌گویید چگونه؟ عرض می‌کنم...

دوم: رسانه دولت فخیمه

ملکه که هنوز هم برای خودش به کمتر از پسوند «مستقل» آن هم با «لام مشدد» رضایت نمی‌دهد، امسال به‌عنوان یک کشف بزرگ، نخست فایلی صوتی را منتشر کرد که درباره نشست داخلی و محرمانه شماری از فرماندهان جنگ بود. در آن جلسه، فرماندهان بازبان تند و رک و بی‌کناپه و پرده‌پوشی، با یکدیگر سخن می‌گویند و عملکرد خودشان و رفتاری فرمانده دیگر را در هنگامه جنگ، به‌شدت نقد می‌کنند. گویی از این دست قیل‌و‌قال‌ها تنها در اتاق فرمانده ایرانی رخ می‌داده و در اتاق جنگ همین دولت فخیمه، آقای چرچیل برای دیگران شکسپیر می‌خواند! است با فرماندهان چشم‌آبی، نازک‌تر از گل به یکدیگر نمی‌گفته‌اند. عالی‌جناب بی‌بی‌سی! قبول! ما سرسپرده، شما رسانه مستقل! ما واشر نیم‌اینچی، شما ارباب حلقه‌ها!

**هشتم:** شاید اکنون بتوانیم با صراحت، این پرسش را مطرح کنیم که بی‌بی‌سی فارسی، وقتی به قول خودش، پرورنده «کودک‌سرباز»ها

است؟ **سوم:** رزمنده‌های داوطلب کم‌سن‌وسال بسیجی به قول بی‌بی‌سی، «کودک‌سرباز»ها و نیز اسپرهای که سران منافقین در بغداد مخشان را زدند و آن‌ها را به کمپ اشرف کشانند و بی‌بی‌سی هم هیچ آمار دقیق و درستی از نشان نمی‌دهد، دو موضوعی است که همه ما از نزدیک دیده و شاهد عینی‌اش بوده‌ایم، نمی‌خواهد ببیند که دسته‌دسته نوجوان‌های ایرانی شناسنامه‌شان را دست‌کاری می‌کردند که به جبهه‌ها بشتابند؟ (فعل «بشتابیدن» را در اینجا با وسواس و دقت و به معنای واقعی کلمه برگزیده‌ام.)

**نهم:** یک نظریه همچنان کاربردی در حوزه رسانه، نظریه «برجسته‌سازی» است که می‌گوید: رسانه‌ها در انتقال پیامشان، برجسته‌سازی می‌کنند. رسانه‌ها اگر چه نمی‌توانند تعیین کنند که مخاطبان چگونه ببیندیشند، اما قادرند تعیین کنند که درباره چه ببیندیشند. (شاول و مک کامبز، ۱۹۷۰).

**دهم:** بگذارید اعترافی بکنم. راستش را بخواهید، وقتی این سوز به ذهنم رسید، نمی‌خواستم قلمی‌اش کنم و دست و ذهنم کشش نداشت به سویش بروم. وقتی اما آن را تمام کردم، از خودم پرسیدم: «چرا نمی‌خواستم بنویسم؟». حالا که فکر می‌کنم، می‌بینم همه چیز زیر سر «مارپیچ سکوت» لعنتی است. همان نظریه (الیزابت نوتل نومان) که می‌گوید: «بسیاری که باور خاصی دارند، از ترس انزوا از آن دفاع نمی‌کنند و هر چه بیشتر، افراد ساکت‌بمانند، دیگران احساس می‌کنند باور مخالف وجود ندارد و مارپیچ سکوت در جامعه شکل می‌گیرد.»

بی‌بی‌سی فارسی، امسال برای سالگرد جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، سنگ‌تمام گذاشت و همه جوهر پای کار بود! می‌گویید چگونه؟ عرض می‌کنم...

دوم: رسانه دولت فخیمه

ملکه که هنوز هم برای خودش به کمتر از پسوند «مستقل» آن هم با «لام مشدد» رضایت نمی‌دهد، امسال به‌عنوان یک کشف بزرگ، نخست فایلی صوتی را منتشر کرد که درباره نشست داخلی و محرمانه شماری از فرماندهان جنگ بود. در آن جلسه، فرماندهان بازبان تند و رک و بی‌کناپه و پرده‌پوشی، با یکدیگر سخن می‌گویند و عملکرد خودشان و رفتاری فرمانده دیگر را در هنگامه جنگ، به‌شدت نقد می‌کنند. گویی از این دست قیل‌و‌قال‌ها تنها در اتاق فرمانده ایرانی رخ می‌داده و در اتاق جنگ همین دولت فخیمه، آقای چرچیل برای دیگران شکسپیر می‌خواند! است با فرماندهان چشم‌آبی، نازک‌تر از گل به یکدیگر نمی‌گفته‌اند. عالی‌جناب بی‌بی‌سی! قبول! ما سرسپرده، شما رسانه مستقل! ما واشر نیم‌اینچی، شما ارباب حلقه‌ها!

**چهارم:** باور این است حق هر ملتی است که پرورنده عملکرد حاکمان خودش را بگشاید و بی‌تعریف، نقد کند. خاصه سر بزرگاه‌های تاریخی مانند جنگ و صلح یا تغییر رویکردهای مبنایی در حاکمیت. کیست که در روزگار ما نداند دستاوردهای چنین بازخوانی و نقد کردن‌ها، برای ملت‌ها و کشورها به مراتب از سکوت یا ماله کشی، راه‌گشا‌تر است؟ دست‌کم‌ش این است که اگر هرگونه خطا و اشتباه در شرایط بحران مانند جنگ رخ داده باشد، می‌شود بازخوانی و شبیه‌سازی‌اش کرد تا نسل آینده، از آن درس بگیرد و در شرایط مشابه، با خطای انسانی کمتری، گام بردارد.

**پنجم:** نقد و تفکر انتقادی در هر موضوعی، چاره‌ساز است. هم در بحث‌های روزمره و جاری و هم در نگاه ما به رخدادهای تاریخی. اما هر بسته‌بندی پرزرق و برق و شبکیلی را آیا می‌توانند به نام نقد، به ما -خلق...- قالب کنند؟ به گمانم اگر در این جای بحث، کمی درنگ نکنیم، سرمان کلاه می‌رود. پس بیایید خود«تفکرانتقادی» را نیز به زیر «ذره‌بین نقد» ببریم.

حدیث روز

زیادروی در سرنش آتش لجاجت را شعله‌ور می‌سازد.

امام علی(ع)

وضعیت آب و هوا: ۱۸٪ رطوبت هوا، ۱۱° دما، ۲۷° دما

صبح: ۱۸°، عصر: ۲۰°، شب: ۱۵°

آذین ظهر: ۱۱:۲۳، غروب آفتاب: ۱۷:۲۲، آذین مغرب: ۱۷:۴۰

نیمه شب شرقی: ۲۲:۴۱، آذین صبح فردا: ۳:۵۹، طلوع آفتاب فردا: ۵:۲۴

روزنامه شهر امید و زندگی SHahrArANews.IR

شبه ۳۶ صفحه ۲۶ صفحه ۱۶ صفحه شهرنامه ۴۴ صفحه زندگی نو ۱۶ صفحه شهرنامه شماره ۱۳۱۱ ۱۰۰۰ تومان

میتوان نامه اخلاق حرفه‌ای Photoshahr.ir

روزنامه فرهنگی - اجتماعی - اطلاع رسانی - صاحب امتیاز: شهرداری مشهد - مدیر مسئول: سید هادی فیاضی - نشانی: میدان شهید، نیش دانشگاه ۱ - دفتر مرکزی: ۳۷۲۸۸۸۸۱ - ۵ - نمابر: ۳۷۲۳۳۳۱۰ - روابط عمومی: ۳۷۲۳۳۳۱۰ - شماره پیامک: ۳۰۰۷۲۸۹ - چاپ: شهر چاپ خراسان



اسپار تاکوس و استراماچونی دناپلاس سوار می‌شوند

اخبار دنیا تو اینه. آقاچون: تلویزیون یک شبکه زده صبح تا شب خبر می‌گه، این قدر اخبارش تکراریه که خودشون خسته می‌شن، خبر می‌سازن... آقاچون: اون روز تو اتوبوس یه پیر مردی بود می‌گفت یکی از قوم‌هاشون تو شبکه خراسان گفته به این مجری‌ها برای هر خبری که پیدا کنن، پول می‌دن، وگرنه حقوق نمی‌گیرن. آقاچون: [متعجب] تو رو خدا؟ آقاچون: ...! (در سکوت چند قدم جلو می‌روند.) آقاچون: بچه که بودیم، این راه تا فلکه ضد چقدر طولانی بود! بعد که بهش فکر می‌کردیم، می‌خندیدیم... این دو قدم رو خیال می‌کردیم کلی راه رفتیم. آقاچون: الان بازی عین بچگی هاس؛ هر چی می‌یرم، نمی‌رسیم... (هر دو می‌خندند.) آقاچون: قیلارزه که شروع می‌شد، همه این کوچها شلوغ می‌شد. الان فکر کنم فقط ما دو تاییم. آقاچون: اولاً من فرستاده و خودش می‌اومدیم بیرون، به این سن هم که رسیدیم، یکبار روزه رو ندیدیم. آقاچون: الان که مردم دل‌ودماغش رو ندانن. آقاچون: می‌گم زشت نباشه یه وقت، بیا بهار واقعاً بریم روزه ببینیم. [موبایل حاج آقا رنگ می‌خورد. حاج آقا جواب می‌دهد. آرام در خیابان قدم می‌زنند. آقاچون مکالمه حاج آقا را گوش داده، پوزخند می‌زند.] آقاچون: [به تلفن] سلام دخترم... نه با آقاچون اومدیم روزه ببینیم... میام... نگران نباش... مواظب خودمون هستیم... زیاد بیرون نمی‌مونیم... جوگیر نمی‌شیم... فقط می‌یرم فلکه



امیر طهرانی فیلساز

ضدوبرمی‌گردیم... باشه دخترم... باشه خدا فظ... [گوشی را قطع می‌کند] می‌بینید تو رو خدا؟ آقاچون: خودت تو چاه این قوطی حلبی افتادی، بعد به منم سفارشش می‌کنی؟ حاج آقا: هر چیز خوبی یه بدی هایی هم داره... [می‌خندد] به سوپرمارکت سر کوچه می‌رسند. آقاچون: پشت سرش و اطراف را می‌نگرد. آقاچون: من کشیک می‌دم، تو برو تو. آقاچون: داخل می‌شود و حاج آقا اطراف را می‌نگرد. موبایلش را برداشته، کنترل می‌کند. حاج آقا: مثلاً همین خیبر دناپلاس رو کجا اخبار می‌گه؟ صدای آقاچون از داخل مغازه: چی هست دناپلاس؟ حاج آقا: همین دیگه... هدیه به نماینده‌های مجلس... بعد تو یه پسر داشتی، اونم بعد از ۷۷ دختر که فرستادیش جنگ و حالا نمی‌دونی دناپلاس چی هس اصلاً. آقاچون: اولاً من فرستاده و خودش می‌اومدیم بیرون، به این سن هم که رسیدیم، یکبار روزه رو ندیدیم. آقاچون: الان که مردم دل‌ودماغش رو ندانن. آقاچون: می‌گم زشت نباشه یه وقت، بیا بهار واقعاً بریم روزه ببینیم. [موبایل حاج آقا رنگ می‌خورد. حاج آقا جواب می‌دهد. آرام در خیابان قدم می‌زنند. آقاچون مکالمه حاج آقا را گوش داده، پوزخند می‌زند.] آقاچون: [به تلفن] سلام دخترم... نه با آقاچون اومدیم روزه ببینیم... میام... نگران نباش... مواظب خودمون هستیم... زیاد بیرون نمی‌مونیم... جوگیر نمی‌شیم... فقط می‌یرم فلکه

عطری که از لباس خونی در خانه پیچید

غلامرضا بنی اسدی شهیدکرامد یک‌باغ بهشت هستند. یک‌عطر خاص دارند اماری من امیر شهید ارتش جمهوری اسلامی، سرلشکر حسن آبناسان، باغ در باغ بهشت بود؛ آویی که به جهاد و رزم‌دل‌آوری، از مردم لقب «شیر صحرا» گرفته بود و با لب بود که رسماً صدام را به هم‌وردی طلبید و یعنی افلکی که از یک طرف خود را مرد میدان نمی‌دید و از دیگر سو غرور عربی‌اش زخم‌برداشته بود، بهترین ژنرال‌ش، قادر عبد الحمید را به هم‌وردی او فرستاد اما آبناسان لشکر دشمن را در هم شکست و خود ژنرال را هم به اسارت گرفت. نامش بلند است و جایش خالی، نه فقط در میدان نبرد که در جایگاه‌های گوی‌برای زندگی به فرار مهر؛ مهربی که میان او و خلونواش بود. می‌گویند که همسرش در تشییع جنازه به پسرهایش افشین و امین می‌گفت: «کف پای بابا را ماچ کنبد... پای بابا خیلی خسته است» و پسرها هم می‌کف پای بابا را می‌بوسیدند. پای بابا خسته بود. حق داشت. خیلی جنجیده بود تا به آرامشی برسد که فقط در شهادت شونوفا می‌شد. همسرش را می‌گفت: «لباس‌های خونی همسرم را گذاشته بودند داخل یک کیسه پلاستیک. روز سوم که خانه خلوت‌تر شد، رقم کیسه را آوردم. می‌دانستم خون اگر بماند، سوسو مراد می‌گیرد. با احتیاط کره پلاستیک را باز کردم و لباس‌ها را آوردم بیرون. بوی عطر پیچید توی خانه. عطر کل محمدی؛ همان عطری که حسن می‌زد. گاهی فکرمی‌کنم کاش از آن لباس‌ها عکس و فیلم می‌گرفتم، اما فایده‌ای نداشت. توی عکس و فیلم که معلوم نمی‌شد خانه چه عطری گرفته‌است.»

تاریخ‌نگار ۵ مهر ۱۳۶۳

درگذشت مرجع مبارز آیت... شیرازی

رضا سلیمان نوری یکی از خیابان‌های کهنسال مشهد، بالاخیابان یا خیابان آیت... شیرازی است. دلیل بالاخیابان بودن این مسیر، قرار گرفتن آن در محدوده پالاسر بقیعه متبرکه که امام‌زمن(ع) است و دلیل اینکه خیابان آیت... شیرازی نام گرفت، هم قرار گرفتن بیت وحسینیه این روحانی در محدوده این خیابان است؛ بیتی که در دوران مبارزه برای پیروزی انقلاب اسلامی، یکی از پایگاه‌های اصلی مبارزان بود و وقایع بسیاری در دوران انقلاب اسلامی به‌نوعی با این بیت مرتبط می‌شود. البته نقش صاحب‌بیت یعنی آیت... سیدعبدا... شیرازی هم در سامان‌دهی مبارزان بسیار زیاد بود، زیرآهمگان وی را یکی از دومی‌رجع بزرگ دینی شهر می‌شناختند و حرف و فتوای وی نه تنها برای مبارزان بلکه برای اغلب مردم مشهد و خراسان حتی برای بسیاری از نیروهای وابسته به حکومت پهلوی هم، فصل الخطاب بود. در دوران انقلاب اسلامی ختم‌نشد و او در جریان قیام سال ۱۳۰۶ حاج‌آقا نور... نجفی اصفهانی علیه پهلوی اول و همچنین در جریان واقعه مسجد کوه‌شاد هم نقشی تأمل‌برانگیز داشت و البته در دوران حضور در نجف نیز دست از مبارزه نکشید و با صدور اطلاعیه و بیانیه‌های مختلف در مقاطعی چون همراهی آیت... کاشانی با نهضت ملی شدن نفت، اعدام نواب‌صفوی و یارانش، اعلام لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و همچنین رفتارندوم ششم بهمن ۱۳۴۰ موافقت با مخالفت خود را با این اقدامات نشان داد و هم‌زمان نیز در عراق در صف روحانیون مخالف حزب بعث عمل کرد. تا جایی که سرانجام آذر ۱۳۵۴ به‌عنوان یک مبارز با رژیم صدام و حزب بعث عراق، به مشهد مهاجرت کرد؛ حرکتی که با توجه به درگذشت آیت... العظمی میلانی، کمی قبل‌تر از آن‌و در تبعید بودن آیت... العظمی قمی باعث شد مشهد بدون مرجع مبارز نباشد و بدین‌گونه بیت ایشان از همان ابتدا محل اجتماع مخالفان رژیم پهلوی شد؛ محفلی که پس از انقلاب اسلامی ۵۵ مهر ۱۳۶۳ که آن مرد بزرگ به‌دیدار معبود شافت، تغییر ماهیت داد و به محفلی برای هماهنگی بیشتر نیروهای موافق انقلاب در مشهد و خراسان تبدیل شد.

زین‌قادر علی‌رضا حیدری | مدرس ویراستاری

در جلسه‌ای نشست بودم. حضارن بارها در صحبت‌های خود چندین واژه بیگانه را به کار بردند که برای همه آن‌ها برابرای فارسی وجود دارد:

تایم - زمان  
سرج - جست و جو  
تکنولوژی - فناوری  
کیلیپ - گروه  
ممبر - عضو  
تورست - گردشگر

اس ام اس - پیامک  
فست‌فود - جشنواره  
لیست - فهرست  
کلپ - نماهنگ  
تیراز - شمارگان  
استادیوم - ورزشگاه

#زین‌قادر فارسی

Instagram محمدحسین جعفریان @mh.jafarian

علی‌اصغر عزتی‌پاک @ezatipak

فراخوان «بویش باران رحمت» برای ترجمه مجموعه داستان «یک‌تکه ابر» در سال‌های اخیر و نیز در همین روزها، خط توهین به باورهای ما و به‌خصوص توهین به (رسول... (ص) در اروپا و ویژه‌تر در کشور فرانسه، فعال شده و با حمایت سیاسوشناسان هم رونه‌رو شده است. آشکار است که این رفتار، رفتاری غیرفرهنگی و در تضاد با آرمان احترام به عقاید و باورهای خیل بزرگی از انسان‌هاست. اما ظاهر امور نشان می‌دهد که این شعاعها فقط تا جایی از رزشمند و محترم است که منافع فکری و فرهنگی غرب را برآورده کند و نه مثلاً منافع مسلمانان را، با این حال نمی‌شود دست روی دست گذاشت و بی‌کار نشست، بنابراین با تصمیم گرفتیم درقبال این بی‌فرهنگی، رفتاری فرهنگی داشته باشیم و اقدامی حد‌اقلی، با توجه به حیطة فعالیتیمان، انجام دهیم. می‌خواهیم مجموعه‌ای از بهترین داستان‌های کوتاه را که این سال‌ها در ایران و در بزرگداشت مقام و منزلت رسول خدا(ص) نوشته شده است، با کمک دوستان و خیران فرهنگ‌دوست، به دو زبان فرانسه و انگلیسی ترجمه کنیم. کار انتخاب داستان‌ها را نویسنده ارجمند جناب آقای مجید قیصری برعهده گرفت و فرایند ترجمه و انتشار در فرانسه و انگلیس را نیز نشر محترم شمع‌ومه، و جناب شحنة‌تبارعه‌دار شد. برآورد هزینه‌ها صورت گرفت و مبلغ مورد نیاز برای ترجمه و چاپ دو کتاب حدوداً ۲۰۰ صفحه‌ای در فرانسه و ایتالیا با شمارگان هزار نسخه، تقریباً ۴۲۰ هزار یورو شد که مبلغ کمی هم نیست. اما ما امیدواریم می‌کنم اولین کار کوچک را در حق آن بزرگ‌مرد و در پاسخ هتاکان بی‌فرهنگ انجام دهیم. امیدمان به تمام دوستان و رفیقان این بی‌فرهنگی، لطفاً مبلغ اهدایی را به شماره حساب: ۹۴۱۵۷۵۷۵۰۵ به نام مجید قیصری و علی‌اصغر عزتی‌پاک که نزد بانک ملت، واریز کنید. (این حساب صرفاً برای این منظور افتتاح شده است و تا تاریخ ۲۸ صفر سال جاری، جمعه ۲۵ مهر ۱۳۹۰، به این امر اختصاص دارد.) آقایان محمدرضا زائری، مجید قیصری، علی‌محمد مودب، محمد مهدی سعیا و علی‌اصغر عزتی‌پاک که اعضای هیئت اجرایی «بویش باران رحمت» هستند و همه اقدامات تحت نظر ایشان انجام خواهد پذیرفت.

Instagram محمدحسین جعفریان @mh.jafarian

چند روزی است که مذاکرات صلح بین‌الافغانی در «دوچه»، بی‌هیچ نتیجه‌ای ادامه دارد. در این مدت، بیش از ۵۰ هزار نیروی پلیس و ارتش افغانستان را طالبان کشته است و خدا می‌داند چه تعداد از طالبان به دست ارتش کشته‌اند. «تاج‌بی‌بی» در استان «کتر» در جنوب افغانستان زندگی می‌کند. او هجده‌ساله بود که ازدواج کرد. هنوز مدتی از ازدواجش نگذشته بود و درحالی که آبستن بود، شوهرش در جنگ با طالبان شهید شد. بعد از چند ماه با فشار خانواده همسر و رسوم معمول قبایل پشتون به عقد برادر شوهرش درآمد. دوسه سال بعد همسر دومش هم طی حمله انتحاری طالبان به یک بیست‌ایست و بازرسی در مسیر کابل، شهید شد. او با سه کودک یتیم سرگردان شده بود. با فشار پدر شوهرش که زن نباید در خارج خانواده شوهر مرحومش ازدواج کند، با برادر شوهر دیگر خود که رئیس پلیس منطقه بود، ازدواج کرد. این زندگی هم دوامی نداشت و او با یک فرزند دیگر بیوه شد. طالبان با یک بمب کنارجاده‌های شوهرش را ترور کردند. دوباره پس از ۹۰ روز عزاداری او وادار شد با «امین...» کوچک‌ترین برادر شوهرش ازدواج کند. حالا او دوباره آبستن است و امین... برای ماموریتی سه‌ماهه، عازم خطوط نبرد با طالبان شده، اما به تاج بی‌بی‌قول داده است که سالم باگردد. او حالا سی‌وسه‌ساله است و تلفنی به خبرنگار رویترز که پرسید آرزویت چیست، گفت: «مردم یک‌بار می‌میرند اما من با از دست دادن سه شوهر، احساس می‌کنم قیلا سه‌بار مرده‌ام. امیدوارم صلح بیاید و من برای چهارمین بار عزادار و بیوه بشوم...» قصه تاج‌بی‌بی در افغانستان، قصه‌ای عجیب نیست. زنانی چون او بسیاریند که بیش از همه چشم‌انتظار نتیجه این مذاکراتند؛ چرا که ناامنی و جنگ داخلی، بیش از هر قشری زندگی آن‌ها را به جهنم بدل کرده است. خداوند، مردم مظلوم و ستمدیده این سرزمین را از شر دشمنان داخلی و خارجی نجات دهد، ان‌شاء...!